

دریای زندگی

دیروز صحنه های غم و شادی و تلاش  
یک روز رفته زان همه  
یا یک هزار سال ؟  
امروز سایه - روشن سنگین یادها  
فریادها ،  
دلهره ها ،

انتظارها

ما پیر آستانه فردا نهادیم

سر

در تند باد حادثه های زوال زان

ما سپزه نیستیم که سر را کنیم خم

چون سروهای "باغ ارم" ایستاده ایم

در پهنه پرفراخت دریای زندگی

موجیم و با تلاطم توفنده زاده ایم

پا بر زمین و سربه مدار ستاره ها

با یاد آن که در ره ما رفت و برگشت

بر مردم هنوز به دنیا نیامده

آغوش عاشقانه خود را گشاده ایم

بر برهه روان راه را می رانم

جو مردم دال در آغوش من

ما زنده از آنم که آرام نگردیم  
بر صدم که بودگی ما عدم بماند  
" محمد انبال "